بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 دی 1393.

بحث در مورد توجیه احکامی که ارطال مستثنات دارد، آن را می خواستیم توجیه کنیم که این احکام چگونه، توجیه می شود. بحث این است که اگر کسی ثمرات باغش را فروخت به کسی و از این ثمرات ارطالی را مستثنا کرد. حالا مثال امروزی بزنیم، یک باغی دارد که به تقریب حدود هزار خروار محصول دارد. این هزار خروار را فروخت ولی صد خروار آن را استثنا کرد برای خودش. سه تا حکم در این مسئله آقایان ذکر کرده اند. ما می خواهیم تحلیلی کنیم که این سه حکم را توجیه کند. اولا اگر این باغ به آن آفت سماوی وارد شود و مثلا نصف مال تلف شود این تلف به هر دو واقع می شود. هم به مالک اول بایع که صد خروار را مالک هست و هم به مشتری که باقی مانده از خروارها را مالک است. این یک. نکته دوم اینکه مشتری هم حق تصرف در مال دارد و در تصرف در مال لازم نیست از بایع اجازه گیرد. این هم دو خاصیت. خاصیت سوم هم این بود که اگر حق تعیین در واقع با مشتری هست و این مشتری هست که می تواند معین کند که چه مالی برای بایع باشد. این سه خاصیت را مرحوم شیخ به مشهور نسبت می دهند ما می خواهیم ببینیم که چگونه می توانیم این سه خاصیت را توضیح دهیم. ما عرض کردیم که در این بحث بر خلاف بحث صاع من صبره حق بایع و حق مشتری هر دو کلی است. در بحث صاع من صبره حق بایع اگر حقی داشته باشد حق شخصی است ولی حق مشتری حق کلی است. اینجا هر دو حق کلی است. ولی با وجودی که کلی است یک تفاوت دیگری غیر از بحث کلی و جزئی بودن در اینجا دارد. در بحث صاع من صبره حالا اگر هم قائل به کلی بودن حق برای بایع و مشتری شویم که مرحوم شیخ ظاهر ذیل کلامش این است که کلی می دانند و در کلام مرحوم اراکی هم وارد شده است حق بایع را در طول حق مشتری می داند. عنوانی مملوک بایع پیدا می کند که این عنوان تا وقتی که حق مشتری استیفا نشود امکان استیفا نداشته باشد، وقتی آن تحقق پیدا نمی کند. و اگر تلفی باشد، تلف اول به حق بایع واقع می شود و بعد به مشتری. خب لازمه آن مطلب این است که وقتی که تلف سماوی واقع می شود تا وقتی که حق مشتری وجود داشته باشد حق بایع تلف شود. ولی اینجا این شکلی نیست. اینجا حق بایع و مشتری هر دو شان در عرض هم هستند. یعنی به این معنا حق بایع 900 خروار، در آن مثالی که مطرح می کردیم، حق بایع 900 خروار تقریبی است و حق مشتری 100 خروار متعین هست. البته یک فرق دیگری هم اینجا در جلسه قبل عرض کردیم که بین این دو مسئله است آن این است که حق بایع و مشتری هر دو بالفعل حق را ما برای بایع و مشتری لحاظ کردیم در بحث ارطال مستثنات. ولی در بحث صاع من صبره برای بایع ما حق مشروط قائل شدیم. حالا چه آن تقریب ما که حق کلی نبود چه تقریب مرحوم شیخ که حق بایع را کلی می دانستند و مملوک بایع را کلی می دانستند علی ای تقدیر ملک بایع مشروط است به اینکه چیزی از ملک مشتری زائد بیاید. ما هم می گفتیم که ملک بایع نسبت به جزئیات مقید به این هست که چیزی بیشتر از ملک مشتری در خارج وجود داشته باشد. منجّز نیست حق بایع. ولی در این ما نحن فیه، این نتیجه همان اثر اول است. ولی در ما نحن فیه، در بحث ارطال مستثنات، حق بایع و حق مشتری هر دو شان در عرض هم هستند و هر دو بالفعل هستند در عرض هم و بالفعل هستند. خب صحبت این هست وقتی هر دو بالفعل هستند یعنی مفروض گرفته شده است که هم بایع و هم مشتری حق دارد. و این حق بایع و مشتری هم تا زمانی که افراز نشده است باید موجود باشد. یعنی اگر یک تلف سماوی وارد شود و باعث شود که نصف این مال از بین رود، این تلف متوجه یکی از اینها دون دیگری نمی شود. تلف متوجه هر دو می شود. خب حالا سوال این هست که اگر حق بایع و مشتری شما می گویید که نه حدوثا و نه بقائا نباید آن هزار خروار تقریبی آن از بین رفته باشد. اگر هزار خروار تقریبی از بین رفت تکلیف چه می شود؟ پاسخ مطلب این هست که از جهت قرار معاملی، طرفین معامله نسبت به آن صورتی که یک حقی از اینها تلف شده باشد، قسمتی از این مال تلف شده باشد یک قرار خاصی نسبت به این صورت ندارند. آن صورت متعارفی را که مال تلف نمی شود در نظر گرفته اند آن صورت متعارف را نهصد تای تقریبی اش را برای مشتری در نظر گرفته اند، نهصد خروار تقریبی، صد خروار معین را هم برای بایع در نظر گرفته اند. اما صورتی که یک تلف سماوی وارد شود قرار خاص معاملی وجود ندارد و باید بر طبق آن قانون عامی که عقلا و در این جور موارد دارند رفتار شود. این را یک توضیحی اجازه بدهید من بدهم. اگر فرض کنید یک نفر کسی را اجیر کرد راننده ای اجیر کرد که من را به مشهد برساند در یک زمان مشخص اجیر شده است که برساند مشهد. به طوری که کل این عمل من حیث المجموع آن متعلق به مال باشد به طوری که اگر راننده وسط راه آن را پیاده کرد، آن حقی نداشته باشد. این در واقع اجیر شده است برای اینکه این شخص را به مشهد برساند. به نحو وحدت مطلوب. خب حالا اگر راننده تخلف کرد وسط راه خواست پیاده کند خب هیچ حقی نسبت به آن طرف ندارد. هیچ نمی تواند مطالبه پول کند بلکه اگر با این رساندن وسط ضرری متوجه مشتری شده باشد باید آن ضرر را هم تحمل کند و ضرر را جبران کند. ولی بحث این است که اگر راننده بخواهد برساند ولی جاده را بسته اند. جاده بسته است وسط راه به عاملی غیر از عامل آن راننده هیچ کس نمی توانست، راه را بسته اند و دیگر باید می رساند و یک دفعه جاده بسته شد دیگر همان جا باید متوقف شود و دیگر نمی شود رساند. یا اینکه پلیس جلوی این ماشین را گرفت و متوقف کرد گفت این ماشین خاص. افراد دیگر می توانند بروند ولی این ماشین خاص دیگر امکان استیفایش نیست. این را گفته اند آقایان در این جایی که عدم استیفا، یعنی آن وظیفه ای که به عهده اجیر بوده است به خاطر کوتاهی او امکانش نبوده است. اینجا عقلا تقسیط می کنند می گویند فرض کنید نصف راه را آورده است کل راه مثلا صد هزار تومان قرار بوده است برود پنجاه هزار تومان این و پنجاه هزار او. خصارت را تقسیط می کنند. ولو آن مشتری الآن وسط راه بخواهد مشهد برود باید صد هزار تومان بدهد. گاهی پیش می آید فرض کنید خط هایی که هست وسط راه خط تعطیل می شود از اول راه تا آخر راه یا از وسط راه تا آخر راه قیمتش یکی است. اگر آن راننده ای که می خواهد برساند کوتاهی کرده باشد دیگر حق مطالبه ندارد. ولی اگر کوتاهی نکرده باشد و راه را بسته اند و این ماشین را دیگر نمی گذارند که برود. اجازه چیز برای این نمی گذارند اینجا نصف نصف می شود و تقسیط می شود ولو در واقع ضرری هم به چیز متوجه می شود ولی این راننده در ایجاد این ضرر نسبت به آن مسافر چیز نیست. اینها نه به دلیل اینکه قرارداد طرفین هست که اگر نصف رفتی، این قراردادها انحلالی نیست بر خلاف فرمایشاتی که بعضی آقایان دارند که قراردادها منحل می شود نه، قرار داد ها انحلال بردار نیست این انحلال عقلایی است. عقلا در اینجایی که امکان وصول نیست نصف نصف چیز می کنند. این بحثش در کتاب اجاره حاج آقا، البته اختلافی است نه اینکه اتفاقی است البته آن مطلبی که حاج آقا می فرمودند و مطلب درستی هم هست همین هست که عقلا در این جور مواقع تقسیط می کنند به اصطلاح می گویند که خلاصه آن، ولو ذاتا آن عقدی که واقع شده است به کل واقع شده بوده است و نسبت به بعض این حقی ندارد ولی این جور موارد برای اینکه ضرری متوجه طرفین نشود آن حق را تقسیط می کنند.

سوال: حاج آقا حق را دائر مدار تقصیر کرده اند یا دائر مدار اینکه یک مانع عمومی و غیر عمومی باشد؟

پاسخ: حالا آن بحث هایش را کاری ندارم من حالا آن را نمی خواهم آن بحث ها را الآن وارد بحثش شوم. می خواهم تنذیرکنم به آن مسئله، حالا آن جا به هر چیزی باشد.

سوال:...

پاسخ: نه، حالا آن بحث هر چه باشد آن فعلا چیزش این نیست که در مسئله بحث اجاره را نمی خواهم اینجا دنبال کنم. بحث این است که گاهی اوقات طرفین معامله یک صورت را در نظر می گیرند و معامله شان را در آن صورت قرار می دهند. امکان استیفای آن صورت نیست اینجا عقلا می آیند و یک بدلی برای آن صورت قرار می دهند. می گویند حالا که هر دو طرف نمی توانید به حق خود برسید نصف نصف. در این ما نحن فیه هم همین جور است یعنی ما فرض کردیم که حق مشتری نهصد تای تقریبی در هزار تا تقریبی است. حق بایع هم صد تای معین در هزار تا تقریبی هست. درست؟ و فرض این فرض متعارف قرار معاملی روی آن رفته است. فرض اینکه اگر تلفی واقع شود، قرار معاملی نسبت به او ساکت هست. در اینجا به آن اصل عقلایی عام باید اعتماد کرد که اصل عقلایی در اینجا می گویند که وقتی که خسارتی وارد شد به نسبت سهامی که طرفین دارند این خسارت به هر دو طرف واقع می شود اگر مثلا پانصد خروار باقی ماند از این پانصد خروار 450 خروار برای مشتری می شود و 50 خروار برای بایع می شود. یعنی مال وقتی نصف شد مال اینها هم نصف می شود یعنی هر یک از حقوق نصف می شود. در واقع تقسیط به جهت قرارداد طرفین نیست. تقسیط یک حکم عقلایی است در فرض که طرفین معامله نسبت به او یک حق به اصطلاح اعتبار خاص و قرار معاملی خاصی نگذاشته اند. اینکه می گویم قرار معاملی خاص به این جهت است که خیلی وقت ها این معاملات بر اساس قرار های عام عقلایی هست. این جور نیست که، ممکن است بگوییم به یک معنا قرار معاملی هم بر طبق این هست چون قرار معاملی بر طبق این هست که اگر یک حادثه ای پیش بیاید بر طبق قوانین عام رفتار شود. این یک نوع قرار معاملی عام وجود دارد که طرفین به آن ملزم هستند. حالا خیلی هم لازم نیست حتما ملزم باشند توجه به این قرار هم داشته باشند اگر توجه هم نداشته باشند عقلا یک همچین قراری را در این جور موارد دارند. خب اینها همه در مورد آن مطلب اول بود که تلف به هر دو متوجه می شود. اگ تلفی در بحث ارطال مستثنات واقع شود متوجه یکی شان نمی شود متوجه به همه می شود. این یک نکته. نکته دوم اگر آن بحث که چرا مشتری حق انتفاع از این مال را دارد و استقلال به تصرف دارد و نیازی نیست در تصرفاتش از بایع اجازه گیرد ما عرض می کردیم که حق بایع و مشتری ولو هر دو کلی است ولو یکی از اینها در طول دیگری نیست ولی اینجور نیست که تفاوت نداشته باشد. تفاوت دارند ولی تفاوتشان به در طول بودن و در عرض بودن هم نیست. از یک جهت دیگر تفاوت دارند. آن جهت این است که حق مشتری، مشتری حق دارد که نهصد تا به نحو کلی را از این هزار تا استیفا کند. حق مشتری به نحو مستقیم در مال تعلق گرفته است. کأنه این مال قرار معاملی است. معامله این قرارداد بسته اند که مشتری حق داشته باشد نهصد تا از این مال را بر دارد. در این مال در نهصد تای آن تصرف کند. اما حق بایع بر ذمه مشتری است. یعنی بایع حق دارد از مشتری مطالبه کند که صد خروار به من بدهد. پس آن کسی که نسبت به حق بایع من علیه الحق وجود دارد ولی نسبت به حق من علیه الحق وجود ندارد حق او مستقیم به آن عین خارجی، ولو کلی است ولی کلی ای هست که حق تعیین آن کلی را هم به قرار معاملی با آنها هست.

سوال: خود بایع نمی تواند حاج آقا .. بردارد

پاسخ: نه نمی شود. فرض این است که بایع نمی تواند چیز کند. آن کسی که حق تعیین دارد..

سوال:...

پاسخ: با این معامله ای که می کنند در واقع حق خودش را از مال سلب می کند.

سوال: نه دیگه زمین که برای خودش است

پاسخ: ولو زمین برای خودش است ولی اینها می گویند که آن چیزی که خارجا هست مشتری هست که می رود میوه را می چیند و بسته بندی می کند. همه اختیارات با مشتری هست. حق چیدن و نحون چیدن و اینها. قرار معاملی می گویند این جوری است. قرار معاملی است دیگر. می گویند قرار معاملی خارجی این شکلی است. می گویند خارجا در این جور قرار داد ها قرار داد به این نحو است...

سوال: ایشان یک فرض دیگر دارند..

پاسخ: نه آن یک بحث دیگر است ایشان می گویند که متعارف در این گونه موارد آن چیزی که ظاهر این جور قرارداد ها هست و متعارف بر طبق آن هست آن این است که این مزرعه را در اختیار، باغ را در اختیار او می گذارند می گویند که برو باغ را بچین هر جور که دوست داری بچین می خواهی با کمباین بچینی یا با دست بچینی آنهایش دیگر در اختیار خودت که چه جوری این باغ را بچینی. چیدن و اینها با مشتری هست ولی از این چیزهایی که چیدی باید صد تا را به من تحویل دهی.بحث این است که می گویند استظهار عرفی اش این است. چون خارجا به این نحو انجام می شود، البته این نکته را هم ضمیمه کنم. این استقلال در تصریفی که مرحوخ شیخ تعبیر کرده است دو تا چیز هست در بحث استقلال در تصرف. یکی اینکه آیا نسبت به کل این میوه ها مثلا اینکه کل این میوه ها را کجا انبار کند. چیزهایی که بحث تصرف نیست. بحث نحوه انبار کردن و نحوه چیدن و امثال اینها اختیار تصرفاتی که نه اختیار تصرف معدنه نه، اختیار اینکه حالا فرض کنید الآن می خواهد این درختان را بچیند با چه چیزی بچیند و چه کارگری بیاورد. اختیار اینکه نحوه چیدن اینها و نحوه انبار کردن اینها در سبد چیز کند یا در نمی دانم امثال این جور چیزها، این جور اختیارات با کیست؟ می گویند اختیار این جور کارها با مشتری هست بالکل. یعنی در کل چیزها ای اختیار با او است. یک بحث این است که اختیار در مال در این جور چیزهایی که منافات با دیگری هم ندارد. این یک بحث. بحث دوم اینکه حالا که چنین شد آیا می تواند تصرف کند در یک قسمتی از مال. و حق تعیین با کیست؟ یعنی آن کسی که این نهصد تا را می تواند تعیین کند. حالا که فرض کنید کل این چیزها را چید. می آید و می گوید که این صد تا مال تو. صد تا را آن کسی اغباض، حالا آن بحث را بگذاریم کنار که آیا با عزل تعین پیدا می کند یا با اقباض. نه حالا با اقباض اصلا. اینها می گویند که مشتری هم حق تعیین دارد. بحث این هست که هر دو اینها، هر دو جهت که در این خاصیت کلی فی المعین است از این جهت این شبیه کلی فی المعین است. یعنی در واقع این ارطال مستثنات از یک جهت شبیه کلی فی المعین است. از این جهت که حق تصرف با مشتری است. حق تعیین با مشتری است. و اگر مال با مشتری مال را کوتاهی کرد و مال تلف شد، از حق بایع چیزی کسر نمی شود از این جهات شبیه کلی فی المعین است. علت اصلی اش چیست؟ علت اصلی اش این است که کأنه حق بایع من علیه الحق ندارد ولی حق مشتری من علیه الحق دارد. یعنی حق او مباشر نیست. ولو کلی است. کلی ای هست که در ذمه بایع هست. ما در واقع با پذیرش اصل این مطلب داریم تحلیلش می کنیم. فعلا بحث اینکه این مطلب درست است یا نیست، نیست. شاید هم این جور باشد استظهار عرفی اش هم همین مطلب باشد که مرحوم شیخ می فرماید. بعید نیست مطلب همین جور باشد. ولی می خواهم بگویم که این چه شکلی هست که این مطلب به این شکل در آمده است؟ ما می خواهیم بگوییم که علتی که هست در واقع به دلیل اینکه نحون حقی که متعاملین برای بایع و مشتری لحاظ می کنند متفاوت است. دو گونه حق مختلف است. حق مشتری حقی است بلا شرط بدون من علیه الحق. مباشر، مستقیم در عین خارجی. به خلاف حق بایع. بایع حقش مستقیم در عین نیست. بنابراین نسبت به این حق ندارد. می تواند از مشتری مطالبه کند که صد رطل من را به من بده. و این مشتری است که این صد رطل او را باید تحویل دهد.

سوال: حاج آقا فرض این است که می گوید که من به تو فروختم صد رطل آن را بده یا نه می گوید که صد رطل برای من است

پاسخ: بحث استظهاری نیست. ایشان می گوید که، ببینید بحث این است که می گوید که استظهار این است که صد رطل آن را هم که کم می کند یعنی تو بیا صد رطل را به من تحویل بده. تو باید بیایی و صد رطل من را به من تحویل دهی. صد رطلی که در همین هم هست.

سوال: حالا اگر خودش رفت و صد رطل را برداشت

پاسخ: حق ندارد. نه حق ندارد بیخود کرده است. همین است.

سوال: اگر تلف کند ...

پاسخ: حالا صبر کنید اجازه بدهید من بحث را به یک جایی برسانم.

خب نتیجه این بحث این است که مشتری می تواند اولا در این مال تصرف کند. تصرف تا چقدر؟ تا نهصد تا. چون حق نهصد تا را دارد. مالکیت او نسبت به کل مال نیست. مالکیتش به نهصد تایی است که حق استیفای نهصد تا را هم از این مال دارد.

سوال: در هزار تا هم

پاسخ: نه در هزار تا تصرف چیز نمی تواند بکند. متلفانه نمی تواند کند. بحث ما این است تصرف کند به این معنا که تصرفی که بردارد بخورد. تصرفی که باعث تلف شیء شود. به مقدار نهصد تا می تواند تصرف کند خب این بحثی نیست. اگر نهصد تا را تصرف کرد تعین پیدا می کند آن صد تا باقی مانده برای آن بایع. چرا آن تعین پیدا می کند تعین پیدا کردنش دیگر این است که دیگر ذی حق دیگری وجود ندارد. آن بایع صد خروار مالک بود مشتری هم نهصد خروار از هزار خروار را می توانست سلطه بر آن داشت. خب آن سلطه اش را هم اعمال کرده است. با اتلاف مشتری نسبت به نهصد رطل حق مشتری نسبت به این مال از بین رفت و تمام شد. پس این مال، هیچ کس دیگری غیر از بایع به این مال حق ندارد. پس در مال خود تصرف می کند تعین به این معنا که هیچ کس دیگری نسبت به این مال غیر از بایع حق ندارد. ولو صد رطل کلی بوده است. صد رطل کلی از این مال بوده است خب کس دیگری اینجا وجود ندارد خب در آن تصرف می کند دیگر. همچنین اینکه ما می خواهیم بگوییم تصرف کند، اعم از این که خارجا استفاده کند یا رها کند از بین رود. مالک که می تواند در مال خود تصرف کند سلطه مالک بر مال فقط به این نیست که بتواند استفاده کند. سلطه مال این است که می تواند مال خود را هم بگذارد از بین رود. این حق دارد یک ذره، حالا ازجهت دیگر ایراد د اشته باشد که مال را بخواهد بگذارد تلف شود نمی دانم اسراف باشد و تبذیر باشد و امثال اینها که آن هم همیشه نیست. اینکه مال را انسان بگذارد تلف شود گاهی اوقات اسراف هم نیست. تلف شده است حالا گاهی اوقات این است که مال را بگذارد این که نیست خب حیوانات می خورند و امثال اینها. یا مثلا یک حقابه دارد اگر از این حقابه استفاده نکند این آب می رود در بیابان و وارد زمین های سفره های زیر زمینی را مشروب می کند. این جور نیست که مجرد اینکه استفاده نکند از این مال الزاما به اسراف و تبذیر و امثال آنها چیز شود. تازه اسراف هم باشد تکلیفا اشکال کرده است. از جهت حق تسلط من بر مال این هست که من می توانم از این مال استفاده کنم یا رها کنم برود پی کارش. پس اگر در اثر کوتاهی من این مال تلف شد در واقع من حق خود را استیفا کردم. استیفا من همین است که می توانستم از این مال استفاده کنم ولی نکردم. پس بنابراین با اتلافی که مستند به مشتری باشد، حالا چه اسراف به نحو استفاده از مال باشد بخوره آن را یا رها کند که مال تلف شود مصداق اسراف باشد یا اسراف نباشد هر چه باشد مشتری حق کلی اش را استیفا کرده است. حق کلی اش که استیفا شد خب طبیعتا باقی مانده اش می شود برای، گناه هم اصلا نکرده است. بحث اینجا ضمان نیست. چون در حق خودش تصرف کرده است. بحث این است. این نتیجه این است وقتی ما می گوییم که حق مشتری مستقیم در مال است. یعنی حق دارد نهصد تا از این رطل را اتلاف کند. اتلاف کردن به مصرف کردنش است یا رها کردنش است هر چه باشد. تا وقتی که در این نهصد تا چیز کرده است قهری این نتیجه تحریم بحث است. بنابراین اینها آن تصویری که ما از این معامله می کنیم، تصویری که می کنیم نتیجه این تصویر قهرا همین،

سوال: اتلاف بایع را نفرمودید آن مشکل است. بایع اگر خودش آمد اینکه برم بردارم یا نه این حق شما نیست باید مشتری تعیین کند ولی اگر خودش اتلاف کند می گویند خب حق تو ضایع شد تلف شد تموم شد رفت.

پاسخ: اگر آمد آن را اتلاف کرد. اگر چیز گفت که من نمی خواستم چیز را به شما بدهم این حق دارد. ضامن است. می گوید من نمی خواستم شما اتلاف کنی می خواستم از آن یکی دیگر بدهم با این کار داشتم. نه آن ضامن است. چون آن خصوصیات ممکن است دخالت داشته باشد ممکن است این وعده داده ام به بچه ام بدهم و بچه ام خیلی نسبت به این علاقه ویژه داشت چیز ظرف نارنجی بود آن ظرف نارنجی،

سوال:...

پاسخ: حالا فرض کنید که اگر قیمت ها تغییر کرده باشد و امثال اینها. و من به این جهت بین اینها تفاوت هایی که کرده است نکته ای که هست این است. این است که اگر من اتلاف کنم ضامن هستم. نه اینکه حق خود را تلف کرده ام ضامن هستم. این مجموع تحلیل هایی که ما نسبت به این مطلب عرض می کنیم. پس بنابراین، البته اینجا مرحوم اای خویی یک به گونه های دیگری مطلب را مطرح کرده اند. حالا این را ملاحظه فرمایید و من اصل اشاره به کلام آقای خویی می کنم تفسیرش باشد برای بعد. آقای خویی تصویری که می کنند می گویند که این ارطال مستثنات گاهی اوقات حالا به بیان عرض من گاهی اوقات ارطال مستثنات خودش موضوعیت دارد گاهی اوقات عنوان مشیر به یک کسر معین است. ببینید عناوینی که ما داریم گاهی اوقات آن عنوان خودش موضوعیت دارد. ما می گوییم اکرم العالم. اکرم العالم، عالم موضوعیت دارد حالا حدوثا موضوعیت دارد یا بقائا هم موضوعیت دارد بالاخره یک موضوعیتی برای عالم باید فرض بکنیم. آن اختلافی که در این هست که ایا حتما باید حدوثا و بقائا باشد آن را بگذارید کنار ولی بالاخره بعضی وقت ها یک دخالتی در موضوع، حالا یا حدوثا و بقائا یا فقط حدوثا در موضوع دخالت دارد. یک موقعی است که نه، اصلا در موضوع دخالت ندارد صرفا عنوان مشیر هست به ان واقعیت خارجی. مثل چی؟ مثل روایتی که وارد شده است فعلیک بهذا الجالس. در مورد زراره کسی می آید، اینکه مثال می زنند که علیک بهذا الجالس اشاره به روایت زراره است. کسی امده است و از خدمت امام صادق سوال کرده است که من چه کار کنم در احکام، حضرت فرموده است که علیک بهذا الجالس مشیرا الی زراره. حالا تصادفا اینجا زراره نشسته بوده است. و الا اگر زراره ایستاده بوده است و حکم برایش ثابت بود و هیچ خصوصیتی این مطلب به اصطلاح برایش ندارد. این عنوان مشیر. آقای خویی می فرمایند که گاهی اوقات این ارطال مستثنات عنوان مشیر به یک کسر مشخصی است. فرض کنید که این مثلا باغ اگر هزار خروار ثمره داشته است اینکه می گوید صد خروار آن را کأنه می خواسته است بگوید یک دهم آن را. این یک دهم را، برای اینکه این یک دهم را بیان کند این صد خروار عنوان مشیر هست برای یک دهم. و از این جا بحث یک، اولا ارطال مستثنات عنوان مشیر است به کسر معین بعد آن کسر معین را هم می گویند که به دو شکل است. گاهی اوقات به نحو قضیه حقیقیه است و گاهی اوقات به نحو قضیه خارجیه است. این کلام ایشان را ملاحظه بفرمایید هم توضیح لازم دارد و هم آیا خارجا استظهار از ادله این جوری که مرحوم خویی تصویر می کنند هست یا نیست و آن را هم باید در موردشان صحبت کنیم. من حالا به تناسب این ایام یک چیزی عرض کنم، حضرت رسول صلوات الله علیه در روایاتی وارد شده است که در اینکه حضرت آشکارا فقط یک حج انجام داده اند، بحثی نیست. حجه الوداع. ولی از روایات ما استفاده می شود که حضرت پنهانی حج های زیادی انجام داده اند. بعضی روایات می گوید که پیغمبر ده تا حج انجام داده اند. بعضی روایات می گوید که پیغمبر بیست حج انجام داده اند. بین این دو روایات چه جوری می شود جمع کرد. یک جمعی بعضی بزرگان کرده اند که در خود روایات هم به این اشاره هم هست. آن این است که می گویند پیغمبر بما انه پیغمبر ده تا حج انجام داده بودند. ولی ذات پیغمبر یعنی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ایشان نه با وصف نبوت، در واقع مجموع حق هایی که قبل از بعثت و بعد از بعثت انجام داده اند بیست تا بوده است. حج هایی که در زمان بعثت انجام داده بودند ده تا بوده است. در بعضی روایات هم به این مطلب اشاره می کند. این همان یکی از مثال های بحث ما است که کلمه ای که حج النبی آیا عنوان مشیر هست به ذات پیغمبر، آن روایتی که می گوید بیست تا حج انجام داده اند عنوان مشیر است به ذات پیغمبر. آن که ده تا حج می گوید انجام داده است عنوان مشیر نیست یعنی به وصف کونه نبیا و رسولا، این به این وصف خاص ده تا انجام داده است. این خیلی مهم است که ما بتوانیم انجام دهیم. البته اصل اولی ممکن است در عناوین بگوییم که اصل اولی موضوعیت عناوین است. ولی از این اصل اولی اولا در بعضی عناوین عرفا در حکم دخالت ندارد. فرض کنید علیک بهذا الجالس خب مشخص است جلوس هیچ دخالتی ندارد در اینکه حکم جواز تقلید یا وجوب عمل به فتوای زراره در آن جالس یا قائم بودن هیچ دخالتی ندارد. این یک جهت که گاهی اوقات عنوان خارجی یعنی ظهور عرفی به جهت تناسبات حکم موضوع ذاتا تغییر می کند. یکی دیگر هم این است که جمع عرفی گاهی اوقات اقتضا می کند از آن ظهور اولیه در موضوعیت ما رفع ید کنیم و آن ظهور را به عنوان مشیر قرار دهیم. یکی از جمع های عرفی حمل عنوانی که در دلیل اخذ شده است که ظاهر در موضوعیت هست به مشیر بودن است. این خودش یکی از وجوه جمع عرفی است که خب در جای خودش خیلی مهم است که گاهی اوقات ما ممکن است از باب جمع عرفی یک دلیلی را که ظاهر در عنوان موضوعیت یک عنوان در دلیل باشد آن را از ان رفع ید کنیم و به عنوان مشیر حمل کنیم. اینها را باید توجه داشته باشیم که ما اگر حمل می کنیم به عنوان مشیر مثلا به دلیل تناسبات حکم موضوع است می گوییم ذاتا ظهور ندارد یا اینکه نه از باب جمع عرفی و امثال اینها. حالا کلام خویی را ملاحظه فرمایید انشاءالله ما در مورد آن فردا صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد